

بررسی روایات تفسیری فریقین در مسئله ازدواج حضرت یوسف علیه السلام با زلیخا

مجید معارف*

عباس مصلاهی پور یزدی**

مرتضی قاسمی حامد***

چکیده:

در قرآن کریم مطلبی درباره ازدواج حضرت یوسف علیه السلام با زلیخا نیامده است، اما در جوامع روایی و تفسیری فریقین، چهارده روایت درباره آن یافت می‌شود که هشت روایت در کتب تفسیری و شش روایت در کتب روایی نمود یافته است؛ البته کتب تفسیری در این رابطه نسبت به کتب روایی، از قدمت برخوردارند. نگاه نخست گویای طرق مختلف این روایت است، اما پس از بررسی اسناد و متون این روایات پی می‌بریم که همگی دچار ضعف سند بوده و مشکلات محتوایی نیز دارند. این روایات از لحاظ سندی، مرسل یا مرفوع یا مقطوع بوده یا اینکه راویانی ضعیف دارند. در متن این روایات نیز اختلافات زیادی وجود دارد. همچنین در آن‌ها مطالبی به چشم می‌خورد که با قطعیات قرآن مغایرت دارد. از طرف دیگر، بررسی کتاب مقدس بیانگر آن است که بخشی از محتوای این روایات از کتاب مقدس گرفته شده و پس از دخل و تصرف و اضافات، وارد جوامع روایی و تفسیری شده است. از جمله آنکه نام دو فرزند حضرت یوسف علیه السلام از تورات گرفته شده، اما برخلاف تورات آن دو فرزند به جای آسناث به زلیخا نسبت داده شده است. با توجه به تعدد و جامعیت روایات وهب بن منبه نسبت به دیگر روایات، محتمل است که ریشه این روایات به او برسد، به طوری که راویان پس از او هر کدام به نحوی، از طرف خود، شاخ و برگی به آن افزوده‌اند. نتیجه آنکه برخی از مسلمانان در این موضوع به اهل کتاب مراجعه کرده و از روایات آنان متأثر شده‌اند. بنابراین نسبت به صحت اصل روایات سوءظن حاصل می‌شود، هر چند که احتمال وقوع ازدواج با توجه به قدر مشترک همه روایات منتفی نمی‌گردد.

کلیدواژه‌ها: حضرت یوسف علیه السلام، زلیخا، ازدواج حضرت یوسف علیه السلام، روایات تفسیری، اسرائیلیات.

* استاد دانشگاه تهران/maaref@ut.ac.ir

** دانشیار دانشگاه امام صادق علیه السلام / amusalai@gmail.com

*** دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه مذاهب اسلامی تهران (نویسنده مسئول) / mor.ghasemihamed@gmail.com

طرح مسئله

در روایات تفسیری متعددی، به مسئله ازدواج حضرت یوسف علیه السلام با زلیخا اشاره شده است.¹ این روایات در منابع مختلف روایی و تفسیری بدون کوچک‌ترین تحلیلی نقل شده‌اند، اما به صحت و ضعف آن‌ها اشاره‌ای نشده است.² در این خصوص، سؤالاتی قابل طرح است مثل اینکه: روایات ازدواج حضرت یوسف علیه السلام با زلیخا از نظر سندی چگونه‌اند؟ ریشه این روایات به چه کسانی می‌رسد؟ آیا در کتاب مقدس، از این ازدواج سخنی به میان آمده است؟ آیا می‌توان به این روایات استناد کرد؟ این روایات چگونه به منابع روایی راه یافته‌اند؟ مقاله حاضر با بررسی روایات فریقین در موضوع ازدواج حضرت یوسف علیه السلام با زلیخا، در صدد پاسخ‌گویی به سؤالات یادشده است.

1. بسامد روایات ازدواج حضرت یوسف علیه السلام با زلیخا

با بررسی منابع مختلف، نوزده روایت شناسایی شده است که از میان آن‌ها تنها چهارده روایت جریان ازدواج را نقل کرده و پنج روایت دیگر به حواشی جریان ازدواج پرداخته‌اند، به طوری که در آن‌ها تنها به دیدار حضرت یوسف علیه السلام و زلیخا و ابراز پشیمانی زلیخا اشاره شده است و در آن‌ها خبری از ازدواج نیست. (ر.ک: ابن ابی حاتم، 1419ق، ج 7، ص 2162/ نیز ر.ک: ابونعیم اصفهانی، بی تا، ج 3، ص 453/ طوسی، 1414ق، ص 457/ قطب‌الدین راوندی، 1409ق، ص 136/ ابن کثیر، 1420ق، ج 4، ص 397/ سیوطی، 1404ق، ج 4، ص 25) البته دو روایت نیز موجود است که به ابن عباس نسبت داده شده است، اما هر دو از درجه اعتبار ساقط‌اند، چون در یکی از آن‌ها خلط صورت گرفته است (ر.ک: اباضی، بی تا، ج 6، ص 232) و جریان ازدواج نقل شده در آن، جزء حدیث اصلی نیست (ر.ک: ثعلبی نیشابوری، 1422ق، ج 5، ص 232) و دیگری به افسانه شبیه است (ر.ک: غزالی، 1382ش، ص 154-163) و هیچ منبعی جز غزالی آن را به ابن عباس منسوب نکرده و تنها دو منبع موجود است که آن دو نیز با اندکی تغییر و با عبارات «حکی» (حقی بروسوی، بی تا، ج 4، ص 234 و 235) و «قیل» (اباضی، بی تا، ج 6، ص 168) جریان را نقل می‌کنند. درضمن، هر دو روایت فاقد سند است، بنابراین از پرداختن به آن‌ها پرهیز شده است. از این رو در این نوشتار، چهارده روایت اصلی بررسی شده است.

1-1. روایات شیعه

روایات شیعه در مجموع به واسطه هفت نفر نقل شده است³ که عبارت‌اند از: وهب بن منبه، علی بن ابراهیم، عبدالله بن مغیره، زیاد بن منذر، ابوبصیر، محمد بن ابی عمیر و زراره. قدیم‌ترین منبعی که در شیعه، این روایت را بیان کرده، تفسیر قمی است که نشان می‌دهد این روایت از طریق کتب تفسیری و به واسطه مفسران، به منابع روایی راه یافته است. در زیر به بررسی این روایات پرداخته می‌شود.

1-1-1. روایت وهب بن منبه

ابن بابویه در روایتی از ابوحسین محمد بن هارون زنجانی، از معاذ بن مثنیٰ عبیری، از عبدالله بن سماء، از جویریہ، از سفیان ثوری، از منصور، از ابووائل نقل می‌کند که وهب بن منبه گفت: «در برخی از کتب خداوند عزوجل یافتم که یوسف علیه السلام با لشکر خود بر زن عزیز گذشت و نشسته بود، پس او در مزبله‌ای گفت: سپاس خدایی که پادشاهان را با معصیتشان بنده گردانید و بندگان را با طاعتشان به پادشاهی رسانید، نیازمند شده‌ایم، پس صدقه‌ای به ما عطا فرما! یوسف علیه السلام فرمود: ناسپاسی نعمت‌های خدا مانع دوامش می‌شود، پس برگرد به سوی خدا تا تو را از چرک گناه پاک کند، همانا محل برآورده شدن دعا پاکیزگی دل‌ها و پاکی عمل‌هاست. زن عزیز گفت: من هنوز در مقام توبه برنیامده‌ام و همانا از خدا شرم می‌کنم که مرا در جایگاه جلب رضایت ببیند و هنوز چشم‌ها اشک خود را نریخته و هنوز بدن بار پشیمانی را نچشیده است. یوسف علیه السلام به او گفت: پس سعی کن که راه باز است تا تیر بر هدف بنشیند پیش از تنگ شدن وقت و سپری شدن زمان زندگی. زن عزیز گفت: آن عقیده من است و اگر بعد از من باشی، آن را خواهی یافت. پس یوسف علیه السلام امر کرد تا پوست گاوی پر از طلا به او بدهند. زن عزیز گفت: هرگز خوراک را نمی‌خواهم و دوست ندارم تا به تن‌پروری و آسایش برگردم، درحالی‌که اسیر خشم خداوند باشم. یکی از فرزندان یوسف به او گفت: این زن کیست که از برای او جگرم پاره‌پاره شد و دلم بر او نرم گردید. یوسف علیه السلام گفت: این جنبنده غمگین است که اکنون در دام انتقام خدا گرفتار است. پس یوسف با او ازدواج کرد و او را باکره یافت، بنابراین گفت: چگونه چنین است، درحالی‌که تو شوهر داشتی؟ زن عزیز گفت: او عنین بود و قادر به مقاربت نبود.» (ابن بابویه، 1362ش،

ص 4/ ورام بن ابی فراس، بی تا، ج 2، ص 22)

بررسی روایت وهب

نسبت به سند این روایت اشکالاتی چند وارد است؛ از جمله: 1. این روایت مقطوع⁴ است؛ 2. در رابطه با شخصیت وهب به عنوان نقل کننده روایت باید گفت وهب بن منبه یمانی صنعانی از علمای تابعان و اهل هرات است. او مدعی است که به هفتاد و چند کتاب از کتاب‌های پیامبران سلف آگاهی داشته؛ از این رو صاحب بسیاری از داستان‌های اسرائیلی است. (ر.ک: ذهبی، بی تا [ب]، ج 1، ص 195-197/ معرفت، 1377ش، ج 2، ص 109/ ابوشهبه، 1426ق، ص 102/ برای اطلاعات بیشتر ر.ک: خزایی، 1384ش، ص 22-18) بنابراین هیچ‌یک از روایاتش مستند نیست، مگر اینکه روایت معتبری آن را تأیید کند که در رابطه با این روایت، این گونه نیست.

بر متن این روایت نیز اشکالاتی وارد است که عبارت‌اند از: 1. زن عزیز در ابتدای آن می‌گوید صدقه‌ای به ما عطا فرما و بعد در انتها ذکر می‌کند که ثروت را نمی‌خواهم و این نوعی ناهمگونی در روایت به نظر می‌رسد. گرچه می‌توان این ناهمگونی را به این صورت توجیه کرد که وی در پی تقویت مالی خود نبوده، بلکه به دنبال جلب توجه یوسف علیه السلام بوده است. 2. وهب گفته است که در کتب الهی این مطلب را یافتم، بنابراین بوی اسرائیلیات از آن به مشام می‌رسد. هرچند چون قرآن در برابر این جریان مسکوت است، نمی‌توان آن را مجعول دانست، اما اثری از ازدواج یوسف علیه السلام با زلیخا در کتاب مقدس نیست. 3. در این روایت، یکی از فرزندان یوسف با او سخن می‌گوید، در حالی که در تمامی روایاتی که این موضوع را نقل می‌کنند، به جز این روایت، یوسف علیه السلام قبل از ملاقات با زلیخا هنوز ازدواج نکرده بود، مطلب فوق نسبت به بقیه روایات این قضیه، شاذ است. 4. در اینجا گفته شده است که عزیز عنین بود. برخی گفته‌اند که این موضوع تنها باعث احیای شخصیت زلیخا می‌شود (قاسمی حامد، 1385ش، ص 40)؛ یعنی به نظر می‌رسد راوی در صدد برآمده است تا با بیان این مسئله، قدری کار زلیخا را توجیه کند تا لیاقت همسری یوسف علیه السلام را بیابد، زیرا در برخی دیگر از روایات، این مسئله به صورت جمله توضیحی به روایت افزوده شده است. همچنین حداکثر چیزی که از آیه «... عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا...» (یوسف:

21) برداشت می‌شود، این است که آن‌ها بچه‌دار نمی‌شدند. زمخشری و ابوحیان اندلسی نیز ذیل آیه شریفه بیان می‌کنند که قطفیر عقیم بوده است. (زمخشری، 1407ق، ج 2، ص 454/ ابوحیان اندلسی، 1420ق، ج 6، ص 255) پس می‌توان عقیم بودن قطفیر را پذیرفت، نه عنین بودن او را. بنابراین اگر عنین بودن عزیز مورد تردید واقع شود، به تبع آن باکره بودن زن عزیز نیز مورد تردید قرار می‌گیرد.

2.1.1. روایت علی بن ابراهیم

علی بن ابراهیم در روایتی از محمد بن عیسی، از یحیی بن اکثم نقل می‌کند که موسی بن محمد بن علی بن موسی مسائلی را بر ابوالحسن علیه السلام عرضه کرد؛ از جمله آنکه: «در اثنای سال‌های قطحی، عزیز مصر از دنیا رفت و زن عزیز، فقیر شد تا جایی که از مردم سؤال می‌کرد، پس به او گفتند که بر سر راه عزیز بنشین، شاید بر تو رحم کند. و در این زمان یوسف را عزیز می‌خواندند. پس گفت: من از او شرم می‌کنم، بنابراین پیوسته به او گفتند تا بر سر راه عزیز نشست و یوسف را با لشکریانش ملاقات کرد. پس برخاست و به سمت او رفت و گفت: منزّه است آن‌که پادشاهان را با معصیتشان بنده گردانید و بندگان را با طاعتشان به پادشاهی رسانید. یوسف به او گفت: تو همانی که مرا به خود می‌خواندی! گفت: بلی و نام او زلیخا بود. پس یوسف به او گفت: آیا تو در اینجا هستی؟ زلیخا گفت: بعد از اینکه پیر شدم، حادثی بر من رسید، آیا مرا مسخره می‌کنی؟! یوسف گفت: خیر. زلیخا گفت: بلی. پس یوسف امر کرد تا او را به منزل یوسف منتقل کردند، درحالی‌که زلیخا بسیار پیر شده بود. بنابراین یوسف به او گفت: آیا تو همان نیستی که با من چنین و چنان کردی؟ زلیخا گفت: ای فرستاده خدا! مرا ملامت مکن، زیرا من به بلاهایی مبتلا شده بودم که احدی به آن‌ها مبتلا نشده بود. یوسف گفت: و آن‌ها چه هستند؟ زلیخا گفت: مبتلا شده بودم به حب تو و خداوند در دنیا شخصی را نظیر تو خلق نکرده بود و مبتلا بودم به زیبایی که در مصر زنی به زیبایی و ثروتمندی من نبود، مالم رفت و زیبایی ام سپری شد. یوسف به او گفت: پس حاجت تو چیست؟ گفت: از خدا بخواه تا جوانی ام را برگرداند. بنابراین از خدا خواست و جوانی اش به او برگشت، پس با او ازدواج کرد و او را باکره یافت. گفته‌اند که عزیز، همسر اول زلیخا، عنین بود.» (قمی، 1404ق، ج 1، ص 356 و 357)

بررسی روایت علی بن ابراهیم

پیش از بیان اشکالات سند روایت، بهتر است قدری دربارهٔ تفسیر قمی سخن گفته شود. در رابطه با تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم باید گفت در ابتدای این تفسیر بیان می‌شود: «حدثنی ابوالفضل العباس بن محمد بن القاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر رضی الله عنه قال حدثنا ابوالحسن علی بن ابراهیم» که ابوالفضل العباس ذکر شده در سند مجهول الحال است. (ر.ک: معرفت، 1377ش، ج 2، ص 325 و 326. نیز برای اطلاعات بیشتر ر.ک: فتاحی زاده، 1387ش، ص 143-158؛ رحمان ستایش، 1392، ص 115-118) در نتیجه، این تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم است و در نسبت آن به او جای تشکیک وجود دارد.

اما دربارهٔ سند حدیث، باید گفت که شیخ طوسی، محمد بن عیسی را ضعیف شمرده است (طوسی، 1415ق، ص 448)، اما نجاشی او را ثقه می‌داند. (نجاشی، 1407ق، ص 333) علامه حلی بعد از ذکر این اختلاف بیان می‌کند که قول قوی‌تر نزد او قبول روایاتش می‌باشد. (حلی، 1411ق، ص 141 و 142) با وجود پذیرفتن وثاقت محمد بن عیسی، بر سند این روایت اشکالات دیگری وارد است: 1. شخصیت یحیی بن اکثم در رجال شیعه، مجهول است، به طوری که در رجال حلی و نجاشی و طوسی از او ذکری به میان نیامده است. اما این شخصیت از راویان سنی (ر.ک: ذهبی، بی تا [الف]، ج 1، ص 83/ ابن ابی یعلی، بی تا، ج 1، ص 165) است که آیت الله خویی او را از خبیثان می‌داند. (خویی، 1413ق، ج 20، ص 33 و 34) 2. موسی بن محمد معروف به موسی مبرقع (تستری، 1422ق، ج 10، ص 297-299) نیز طبق روایتی که آیت الله خویی بیان کرده، توثیق نشده است. (خویی، 1413ق، ج 20، ص 81 و 82)

اشکالاتی نیز به متن روایت وارد است: 1. بخشی از روایت که در آن جریان ازدواج یوسف رضی الله عنه با زلیخا ذکر شده، از بقیهٔ روایت جداست و ارتباطی با آن ندارد، زیرا با مراجعه به متن روایت مشخص می‌شود که این متن با «قال» شروع شده و از بقیهٔ روایت جداست، به طوری که مجلسی (بی تا، ج 1، ص 185 و 186) و طبرسی (1418ق، ج 5، ص 323) آن را جدا از بقیهٔ حدیث و از قول علی بن ابراهیم روایت کرده‌اند، در حالی که معمولاً وقتی طبرسی حدیثی را از تفسیر قمی نقل می‌کند، آن را با سلسله سندش می‌آورد، در صورتی که در این روایت، آن را به علی بن ابراهیم نسبت

می‌دهد و سندی برای آن ذکر نمی‌کند؛ بنابراین به احتمال قوی متن حاضر از قول علی بن ابراهیم یا مدوّن کتاب نقل شده است. 2. بخشی از روایت که از عنین بودن همسر زلیخا سخن به میان می‌آورد، جزء روایت نیست، بلکه مؤلف کتاب آن را به روایت افزوده است که چنین حدیثی را مدرج⁵ گویند، زیرا به این شکل بیان شده: «گفته‌اند که عزیز، همسر اول زلیخا عنین بود» که نشان می‌دهد در تعلیل باکره بودن زلیخا آمده است. 3. در این روایت زلیخا ذکر می‌کند که از یوسف شرم دارم و این مطلب با روایات دیگری که عکس آن را می‌گویند، اختلاف دارد.

3-1-1. روایت عبدالله بن مغیره

ابن بابویه در روایتی از پدرش، از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم، از عبدالله بن مغیره نقل می‌کند که او با یک واسطه از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: 6 «زلیخا خواست تا بر یوسف علیه السلام وارد شود، پس به او گفتند: همانا ناپسند می‌دانیم که بر او وارد شوی به سبب آنچه با او کردی. زلیخا گفت: من از کسی که از خدا می‌ترسد، نمی‌ترسم. بنابراین هنگامی که داخل شد، یوسف علیه السلام به او گفت: ای زلیخا! بر تو چه می‌بینم، چرا رنگت پریده است؟ زلیخا گفت: سپاس خدایی را که پادشاهان را با معصیتشان بنده گردانید و بندگان را با طاعتشان به پادشاهی رسانید، یوسف به او گفت: چه چیزی باعث شد تا با من آن‌چنان کردی؟ گفت: زیبایی صورت تو ای یوسف! پس یوسف به او گفت: چگونه می‌بودی اگر می‌دید پیامبری را که محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانند و در آخر الزمان مبعوث می‌شود و از من زیباتر و خلّش از من نیکوتر و از من سخاوتمندتر است؟! زلیخا گفت: راست گفتم. یوسف گفت: و چگونه فهمیدی که من راست گفتم. زلیخا گفت: زیرا هنگامی که نامش را بردی، حیش در قلبم قرار گرفت. پس خداوند عزوجل بر یوسف علیه السلام وحی کرد که زلیخا راست گفته است و من او را دوست می‌دارم، چون محمد صلی الله علیه و آله و سلم را دوست می‌دارد. به این ترتیب خداوند تبارک و تعالی به او امر کرد تا با زلیخا ازدواج نمود.» (ابن بابویه، بی‌تا، ج 1، ص 55/ نیز ابن فهد حلی، 1407ق، ص 164/ جزائری، 1404ق، ص 180)

بررسی روایت عبدالله بن مغیره

سعد بن عبدالله⁷ و عبدالله بن مغیره⁸ از راویان مشترک‌اند، اما از بررسی روایت پی

می‌بریم که مراد از سعد بن عبدالله، «سعد بن عبدالله اشعری»، استاد شیخ صدوق است و عبدالله بن مغیره از اصحاب اجماع است و هر دو توثیق شده‌اند. (ر.ک: نجاشی، 1407ق، ص 177، 178 و 215) با وجود این، این روایت مرسل⁹ است، زیرا واسطه بین عبدالله بن مغیره و امام صادق علیه السلام در آن مشخص نیست، بنابراین ضعیف است.

اشکالاتی نیز بر متن روایت وارد است: 1. در این روایت زلیخا می‌گوید که از یوسف نمی‌ترسم چون از خدا می‌ترسم و از این رو با روایات دیگری که در آنها می‌گوید از او می‌ترسم، اختلاف دارد. 2. در این روایت زلیخا خود با پای خود به منزل یوسف علیه السلام می‌رود، در حالی که در روایات دیگر، این دیدار در مزبله رخ داده بود و این اختلاف دیگری در روایت است. 3. در این روایت، یوسف علیه السلام زیبایی خود را با محمد صلی الله علیه و آله مقایسه کرده است که امری غریب است؛ چون در هیچ‌یک از روایات دیگر (چه در شیعه و چه در سنی)، مشابه آن روایت نشده است و تنها در این روایت بیان می‌گردد. 4. زلیخا در این روایت با شنیدن نام محمد صلی الله علیه و آله به او محبت می‌ورزد که امری بعید و غیرمنطقی است، زیرا زلیخا با دیدن یوسف عاشق او شد و نه با شنیدن نام او، و از طرفی عشق او به دلیل فرمان‌برداری از هوایش بود و نه عشق پاک که بتوان آن را با عاشق شدن به حضرت محمد صلی الله علیه و آله مقایسه کرد. همچنین در این روایت، یوسف از زیبایی روی محمد صلی الله علیه و آله برای زلیخا سخن می‌گوید و زلیخا با شنیدن این زیبایی ظاهری عاشق می‌شود که نمی‌توان آن را عشق پاک نامید.

4.1.1. روایت زیاد بن منذر

شیخ طوسی می‌نویسد: جماعتی از ابوالفضل، از محمد بن جعفر بن محمد بن ریاح اشجعی، از عباد بن یعقوب اسدی، از ارطاة بن حبیب نقل کرده‌اند که زیاد بن منذر از ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمود: «هنگامی که زن عزیز نیازمند شد، به او گفتند که نزد یوسف علیه السلام برو، پس در این باره مشورت کرد. به او گفتند: ما بر تو می‌ترسیم. گفت: هرگز، همانا من از کسی که از خدا می‌ترسم، نمی‌ترسم. پس هنگامی که بر او داخل شد و او را در ملکش دید، گفت: سپاس خدایی که بندگان را با طاعتشان پادشاه گردانید و پادشاهان را با معصیتشان بنده گردانید. پس با او ازدواج کرد و او را باکره یافت. گفت: آیا این نیکوتر نیست؟ آیا این زیاتر

نیست؟ زلیخا گفت: به درستی که من به چهار خصلت مبتلا شده بودم که زیباترین اهل زمان خود بودم و تو زیباترین اهل زمانت بودی و من باکره بودم و همسرم عنین بود.» (طوسی، 1414ق، ص 456)

بررسی روایت زیاد بن منذر

در ضعف این سند همین بس که زیاد بن منذر معروف به ابوالجارود همدانی آن را روایت کرده است، زیرا او زیدی مذهب بوده و او را شغال و شیطان نابینا نامیده‌اند و تنها به آنچه محمد بن بکر ارجنی از او روایت می‌کند، اعتماد دارند (حلی، 1411ق، ص 223) و طریق فوق با آن متفاوت است. پس اشکال فوق ما را از بررسی سایر افراد سلسله سند بی‌نیاز می‌کند.

متن این روایت نیز با روایات دیگر اختلاف دارد و از طرفی، زلیخا بلاهای خود را در این روایت چهار بلا نام می‌برد که در دیگر روایات، معمولاً سه بلا ذکر می‌شود، زیرا در این روایت «باکره بودن زلیخا» و «عنین بودن عزیز» به عنوان دو مورد بیان شده است، اما در بقیه روایات «عنین بودن عزیز» و «باکره بودن زلیخا» در زیر یک مورد بیان می‌شود.

5-1-1. روایت ابوبصیر

نیلی نجفی¹⁰ می‌نویسد: احمد بن محمد ایادی در خبری مرفوع از ابوبصیر آورده است که ابوجعفر علیه السلام فرمود: «هنگامی که یوسف علیه السلام مَلِک مصر و عزیز بیمار شد و زنش فقیر گردید و خسارت دید، پس عزیمت کرد بر یوسف علیه السلام در بعضی راه‌ها و بر سر راه او توقف نمود و یوسف علیه السلام گفت: کیستی؟ پس به او خبر داد و یوسف علیه السلام گفت: چه رسیده بر جسم تو و چرا صدایت تغییر کرده است؟ گفت: زیان و گرسنگی و خواری گناه، پس یوسف علیه السلام امر کرد تا پنج هزار درهم به او دادند و فرمود تا به او احسان و انفاق کنند و سپس گفت: اگر تمام شد، نزد من بیا که درنگی نیست، مگر در روزهای توانگری. سرانجام شوهرش مرد، پس آمد و به او خبر داد. بنابراین یوسف علیه السلام با او ازدواج کرد و هنگامی که با او مباشرت نمود، او را باکره یافت.» (نیلی نجفی، 1401ق، ص 188 و 189)

بررسی روایت ابوبصیر

اشکالاتی بر این سند وارد است: 1. با وجود ثقه بودن ابوبصیر، در این روایت رفع¹¹

صورت گرفته که آن را دارای ضعف سندی می‌کند. 2. احمد بن محمد مشترک بین «احمد بن محمد ابو عبدالله خلیلی» (حلی، 1411ق، ص 205) و «احمد بن محمد بن عبیدالله» (همان) است که هر دو به ضعف مشهورند و این موضوع باعث ضعف سند می‌شود.

اشکالاتی نیز بر متن این روایت وارد است: 1. در این روایت گفته شده که یوسف علیه السلام پنج هزار درهم به زلیخا داد و این مبلغ با مبالغ دیگری که در روایات دیگر آمده، اختلاف دارد. 2. چگونه در این روایت زلیخا مبلغ را قبول می‌کند، در صورتی که در روایت دیگر از قبول آن امتناع می‌ورزد و این نیز اختلاف دیگری در روایت نسبت به روایات دیگر است. 3. در این روایت، قبل از مرگ شوهرش نزد یوسف علیه السلام رفته است که امری شاذ است و در روایات دیگر این گونه نیست. 4. در این روایت زلیخا دو بار نزد یوسف علیه السلام رفته که در روایات دیگر تنها یکبار روایت شده است. 5. در این روایت، حضرت یوسف علیه السلام ملک مصر معرفی شده است، در صورتی که این مطلب با قرآن که او را عزیز خطاب می‌کند (ر.ک: یوسف: 78 و 88)، در تعارض است.

1-6. روایت محمد بن ابی عمیر

قطب‌الدین راوندی در روایتی از ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید نقل می‌کند که محمد بن ابی عمیر گفت: بعضی از اصحاب ما در خبری مرفوع [از ابو عبدالله علیه السلام] روایت کرده‌اند که ایشان فرمود: «... همانا زن عزیز محتاج شد، پس به او گفتند تا بر یوسف علیه السلام وارد شود، بنابراین در راه یوسف علیه السلام نشست، پس هنگامی که یوسف علیه السلام بر او گذشت، گفت: سپاس خدایی که بندگان را با طاعت پروردگارشان پادشاه گردانید و سپاس خدایی که پادشاهان را با معصیتشان بنده گردانید. یوسف علیه السلام گفت: کیستی؟ گفت: من زلیخا هستم، پس با او ازدواج کرد.» (قطب‌الدین راوندی، 1409ق، ص 136)

بررسی روایت محمد بن ابی عمیر

این روایت مرسل و مرفوع است، زیرا واسطه یا واسطه‌های بین ابن ابی عمیر و امام صادق علیه السلام در آن مشخص نیست و از آنجا که نسبت به پذیرفتن و نپذیرفتن مرسلات ابن ابی عمیر اختلاف وجود دارد،¹² نمی‌توان با قطع به آن استناد کرد و جای تردید

دارد. البته شاید بتوان به خاطر شخصیت ابن ابی عمیر از ارسال روایت گذشت، اما کماکان رفع روایت باقی می ماند.

همچنین در متن روایت مطالب اختلافی وجود دارد، به طوری که در آن برخلاف روایات دیگر، مردم به او می گویند نزد حضرت یوسف علیه السلام برود و او نیز این کار را می کند و مخالفتی از او مشاهده نمی شود.

1-1-7. روایت زراره

قطب الدین راوندی در روایتی از ابن اورمه آورده است که او گفت: بعضی اصحاب ما از زراره نقل می کنند که او از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: «هنگامی که یوسف علیه السلام زن عزیز را به زنی گرفت، او را باکره یافت، پس به او گفت: چه شد بر تو که چنان کردی؟ گفت: سه خصلت؛ جوانی و مال و اینکه همسری نداشتم؛ یعنی ملک عنین بود.» (همان جا)

بررسی روایت زراره

در سند این روایت قطع صورت گرفته است، زیرا واسطه روایت کننده از زراره مشخص نیست و چون در این گونه روایات اختلاف است، قابل استناد نخواهد بود و از طرفی، در متن روایت اضافاتی وجود دارد که با روایت یکی شده و چون حدیث مدرج شده، از اقسام حدیث ضعیف است.

1-2. روایات اهل سنت

روایات اهل سنت عمدتاً به وسیله وهب بن منبه، ابن زید، ابن اسحاق، منبه، زید بن اسلم و کعب الاحبار نقل شده است. این روایات همگی در کتب تفسیری نقل شده اند که در ادامه بررسی می شوند:

1-2-1. روایات وهب

سیوطی می نویسد: حکیم ترمذی در کتاب خود از وهب بن منبه آورده است که او گفت: «زن عزیز نیازمند گردید، پس به او گفته شد: اگر نزد یوسف بن یعقوب علیه السلام می رفتی و از او سؤال می کردی، تو را اجابت می کرد. پس در این باره با مردم به مشورت پرداخت و آن ها گفتند: انجام نده، ما از عمل او نسبت به تو می ترسیم. زن عزیز گفت: هرگز، همانا من از کسی که از خدا می ترسد، نمی ترسم. پس بر او داخل

شد و او را در ملکش مشاهده کرد، پس گفت: سپاس خدایی که بنده را به سبب طاعتش پادشاه گرداند. سپس بر خود نظر انداخت و گفت: سپاس خدایی که پادشاه را به سبب معصیتش بنده گرداند. پس حضرت یوسف علیه السلام تمامی نیازهای او را برطرف نمود، سپس با او ازدواج کرد و او را باکره یافت، پس به او گفت: آیا این زیباتر از آنچه می‌خواستی نیست؟ زن عزیز گفت: ای پیامبر خدا، من در رابطه با تو به چهار چیز مبتلا بودم: تو زیباترین تمام مردم بودی و من زیباترین اهل زمانه‌ام بودم و من باکره بودم و شوهرم عنین بود. (سیوطی، 1404ق، ج 4، ص 25/ آلوسی، 1415ق، ج 7، ص 7)

قرطبی می‌نویسد: وهب بن منبه گفت: «همانا ازدواج او با زلیخا زن عزیز به هنگام ورود برادرانش بر او بود و آن این است که همسر زلیخا درحالی که حضرت یوسف علیه السلام در زندان بود، وفات کرد و مال زلیخا رفت و چشمانش به دلیل گریه بر حضرت یوسف علیه السلام نابینا شد و به گدایی از مردم روی آورد. پس برخی از آن‌ها به او ترحم می‌کردند و برخی به او ترحم نمی‌نمودند و حضرت یوسف علیه السلام در هر هفته یکبار سوار بر مرکب به همراه جمعیتی در حدود صد هزار نفر از بزرگان قومش (خارج می‌شد)، پس به زلیخا گفته شد: اگر بر حضرت یوسف علیه السلام متعرض شوی، شاید او حاجت تو را به چیزی برطرف کند. سپس به او گفته شد: انجام نده، چه بسا بعضی از کارهای تو از جمله جریان مراوده و زندان را به یاد بیاورد و تو را آزار برساند. پس زن عزیز گفت: من به خُلق حبیبم از شما آگاه‌ترم، سپس آن‌ها را ترک کرد، تا زمانی که حضرت یوسف علیه السلام به همراه یارانش گذشت. او ایستاد و با صدای بلند فریاد برآورد: تسبیح از آن کسی است که پادشاهان را به سبب معصیتشان بنده گرداند و بندگان را به سبب طاعتشان پادشاه گرداند. پس حضرت یوسف علیه السلام گفت: این کیست؟ آنگاه نزد او رفتند؛ پس زن عزیز گفت: من همان کسی هستم که بهترین خدمتکاران خود را به تو دادم و با دست خود موهای تو را شانه زدم و در خانه من پرورش یافتی و مقام تو را گرامی داشتم، لیکن از روی جهل و تکبری که داشتم، در آن افراط کردم، پس سست و ضعیف شدم و مالم رفت و شوکت من ویران شد و خواری‌ام قد کشید و نابینا گردیدم و بعد از آنکه سعادت‌مند اهل مصر بودم، مورد ترحم آن‌ها قرار گرفتم. به گدایی از مردم

روی آوردم، پس برخی از آن‌ها به من ترحم می‌کردند و برخی از آن‌ها ترحم نمی‌نمودند و این پاداش مفسدان است؛ پس حضرت یوسف علیه السلام گریه شدیدی کرد، سپس به او گفت: آیا چیزی از محبتی که به من در خودت داشتی، باقی مانده است؟ پس زن عزیز گفت: به خدا سوگند نظری بر روی تو انداختن برای من دوست‌داشتنی‌تر از تمامی دنیاست، لیکن قسمت جلو تازیانه‌ات را تسلیم من کن، پس حضرت یوسف علیه السلام این چنین کرد و آن را بر سینه او گذاشت. پس در تازیانه‌ای که در دستش بود، اضطراب و ارتعاشی از خفقان قلب او احساس کرد، پس گریه کرد و به منزلش رفت. بنابراین فرستاده‌ای نزد زن عزیز فرستاد (که به او گفت) اگر بی‌شوهر هستی، تو را به ازدواج درآوریم و اگر شوهر داری، بی‌نیازت گردانیم. پس زن عزیز به فرستاده گفت: پناه می‌برم به خدا از اینکه ملک مرا مسخره کرده باشد! روزگار جوانی‌ام و بی‌نیازی و مال و عزتم سپری شده است، آیا مرا امروز درحالی که زن پیر نابینای فقیرم می‌خواهد؟! پس فرستاده حضرت یوسف علیه السلام را به سخنان زن عزیز آگاه کرد، هنگامی که در هفته دوم سوار بر مرکب (خارج شد) زن عزیز متعرض او شد، حضرت یوسف علیه السلام به او گفت: آیا فرستاده (جریان را) به تو ابلاغ کرد؟ زن عزیز گفت: خبر دادم تو را که یک نظر انداختن به صورت تو برای من دوست‌داشتنی‌تر از دنیا و آنچه در آن است، می‌باشد. حضرت یوسف علیه السلام از برای او امر کرد که شأنش را نیکو داشتند و خوش‌منظرش نمودند، سپس با سرعت به سوی حضرت یوسف علیه السلام برده شد. حضرت یوسف علیه السلام برخاست و به نماز و راز و نیاز با خدا مشغول شد و زن عزیز پشت او ایستاد. پس حضرت یوسف علیه السلام از خدا خواست که جوانی و زیبایی و بینایی زن عزیز را به او برگرداند. خداوند به خاطر بزرگداشت حضرت یوسف علیه السلام به سبب آنکه از محارم خدا عفت پیشه کرد، جوانی و زیبایی و بینایی زلیخا را به او برگرداند تا جایی که نیکوتر از روزی که با حضرت یوسف علیه السلام مرآده کرد، شد. بنابراین حضرت یوسف علیه السلام با او درآمیخت، پس هنگامی که او را باکره یافت، از او درباره آن پرسید. پس زن عزیز گفت: ای پیامبر خدا همسر من عنین بود و قدرت همبستر شدن با زنان را نداشت و تو حسن و جمال وصف‌ناشدنی داشتی؛ پس آن دو به زندگی خوش و خرمی پرداختند، خداوند در هر روز خیر را برای آن دو تجدید می‌کرد و برای

حضرت یوسف علیه السلام دو پسر به دنیا آورد: افراتیم و منشا. «(قرطبی، 1423ق، ج 9، ص 213)

بررسی روایات وهب

در باره سند این روایات، اشکالاتی چند وارد است: 1. این روایات مقطوعه هستند؛ 2. در رابطه با شخصیت وهب به عنوان نقل کننده روایت باید گفت که روایاتش قابل استناد نیست، مگر اینکه روایت معتبری آن را تأیید کند که در رابطه با این روایت این گونه نیست.

بر متن روایت اول اشکالاتی وارد است: 1. اشکال چهارم روایت اول وهب (که ذیل روایات شیعه نقل شد)، بر این روایت نیز وارد است. 2. در این روایت بیان می شود که حضرت یوسف علیه السلام تمامی نیازهای زلیخا را برطرف کرد و این مسئله با روایات دیگر در تعارض است.

بر متن روایت دوم نیز اشکالاتی وارد است: 1. در این روایت بیان می شود که حضرت یوسف علیه السلام با جمعیتی «در حدود صد هزار نفر» خارج می شد که این بیان نشان دهنده اضطراب موجود در متن روایت است. 2. در این روایت، حضرت یوسف علیه السلام زلیخا را نمی شناسد که این مطلب با روایات دیگر ناسازگاری دارد. 3. جریان تازیانه که در این روایت بیان شده است، بیشتر به افسانه شبیه است تا واقعیت. 4. جوان و زیبا شدن زلیخا تنها در این روایت بیان شده است و در دو روایت دیگر وهب، از این جریان خبری نیست. 5. اشکال اول روایت اول بر این روایت نیز وارد است. 6. در این روایت بیان می شود که زلیخا دو پسر برای حضرت یوسف علیه السلام به دنیا آورد، در صورتی که در روایت دیگر وهب که در شیعه نقل شده، معلوم نیست که فرزندان او از چه کسی هستند، پس با یکدیگر اختلاف دارند. 7. دو پسری که در این روایت برای حضرت یوسف علیه السلام ذکر شده، در تورات نیز بیان شده اند (ر.ک: کتاب مقدس تورات، 1364ش، ج 1، ص 64 و 65 / کتاب مقدس یعنی کتب عهد عتیق و عهد جدید که از زبان های اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است، 1362ش، ص 65 و 66 / کتاب مقدس: عهد عتیق و عهد جدید، 1380ش، ص 81 و 82)، با این تفاوت که این روایت، این دو پسر را از زلیخا و تورات این دو پسر را از آسنات

می‌داند که در نتیجه احتمال برگرفتن از تورات و دخل و تصرف کردن در آن تقویت می‌شود.

2.2.1. روایت ابن زید

ثعلبی در روایتی از ابن اسحاق از ابن زید نقل می‌کند که او گفت: «و برای پادشاه مصر خزائن بسیاری بود، پس آن‌ها را به حضرت یوسف علیه السلام واگذار کرد و تمامی سلطنتش را به او داد و دستور و حکمش را در مملکت خود نافذ (قابل اجرا) قرار داد. گویند سپس قطفیر، عزیز مصر، در این شب‌ها (ایام) وفات کرد، پس پادشاه بعد از مرگ او، حضرت یوسف علیه السلام را به ازدواج زن عزیز درآورد. هنگامی که حضرت یوسف علیه السلام بر او وارد شد، به او گفت: آیا این بهتر از چیزی که می‌خواستی نیست؟ زن عزیز به او گفت: ای صدیق، مرا ملامت نکن، همانا من چنان که می‌بینی زنی دلربا و خوش‌گذران در ملک و دنیا بودم و شوهرم قدرت همبستر شدن با زنان را نداشت و خداوند تو را نیکو و خوش‌اندام گردانده بود، پس نفسم بر من غلبه کرد و خداوند تو را حفظ نمود. گویند حضرت یوسف علیه السلام زن عزیز را باکره یافت، پس با او درآمیخت و زن عزیز برای حضرت یوسف علیه السلام دو پسر به نام‌های افرائیم و میشا به دنیا آورد و آن دو پسران حضرت یوسف علیه السلام از او هستند و...» (ثعلبی نیشابوری، 1422ق، ج 5، ص 232/ بغوی، 1417ق، ج 4، ص 252/ قرطبی، 1423ق، ج 9، ص 213/ بغدادی، 1415ق، ج 2، ص 536 و 537/ مظهري، 1412ق، ج 5، ص 174)

بررسی روایت ابن زید

این روایت سند متصلی ندارد و تنها به واسطه ابن اسحاق از ابن زید نقل می‌شود، بنابراین ضعیف است و در پذیرش آن جای تردید وجود دارد.

در متن این روایت نیز اشکالاتی وارد است: 1. راوی در روایت، دو بار از کلمه «گویند» استفاده می‌کند که نشان‌دهنده وجود اضطراب¹³ در روایت است و نشان می‌دهد که راوی نیز به سخن خود چندان اطمینانی ندارد که آن را به این شکل نقل کرده است. 2. دو پسر حضرت یوسف علیه السلام که در این روایت بیان شده، در تورات برای آسناث ذکر شده‌اند که نشان‌دهنده برگرفتن از تورات و دخل و تصرف کردن در آن است. اما از آنجا که وهب از راوی این روایت، متقدم‌تر است، به نظر می‌رسد که او

نیز آن را از وهب اخذ کرده باشد. 3. همچنین در یکی از نسخه‌های روایت، برای ملک مصر لفظ فرعون به کار رفته (ر.ک: قرطبی، 1423ق، ج 9، ص 213) که احتمال برگرفتن از تورات را تأیید می‌کند.

3.2.1. روایت ابن اسحاق

ابن ابی حاتم در روایتی از علی بن حسین، از محمد بن عیسی، از سلمه، از ابن اسحاق نقل می‌کند که او گفت: ¹⁴ «بیان کرده‌اند والله اعلم که اطفیر در این شبها (یام) وفات کرد و پادشاه، ریان بن ولید، حضرت یوسف علیه السلام را به ازدواج زن اطفیر راعیل درآورد. هنگامی که حضرت یوسف علیه السلام بر او وارد شد، گفت: آیا این بهتر از آن چیزی که می‌خواستی نیست؟ راوی گوید: پس گمان دارند که او گفت: ای صدیق مرا ملامت نکن، همانا من چنان‌که می‌بینی زنی دلربا، زیبا و خوش‌گذران در ملک و دنیا بودم و شوهرم قدرت همبستر شدن با زنان را نداشت و خداوند تو را نیکو و خوش‌اندام گردانده بود، پس نفسم بر من بر آنچه دیدی، غلبه کرد. پس می‌پندارند که او را باکره یافت و با او عروسی کرد و برای حضرت یوسف علیه السلام دو پسر به نام‌های افرائیم بن یوسف و میشا بن یوسف را به دنیا آورد.» (ابن ابی حاتم، 1419ق، ج 7، ص 2161/ طبری، 1412ق، ج 13، ص 5/ طبری، 1387ق، ج 1، ص 347/ ابن کثیر، 1420ق، ج 4، ص 396/ سیوطی، 1404ق، ج 4، ص 25)

بررسی روایت ابن اسحاق

در انتهای سند این روایت، قطع صورت گرفته است و متن آن به جز اختلاف اندک به طور کامل با روایت ابن زید مشابهت دارد؛ البته ابن اسحاق راوی روایت ابن زید نیز می‌باشد که به نظر می‌رسد برخی از مؤلفان، این روایت را تنها به ابن اسحاق نسبت داده و آن را به ابن زید نرسانده‌اند. با این حساب، تمامی اشکالات روایت ابن زید بر این روایت نیز وارد است. همچنین او از جمله راویانی است که نقش زیادی در رواج اسرائیلیات داشته است. (دیاری، 1383ش، ص 170-187/ جعفری، 1386ش، ص 60-69) علاوه بر آن، نویسنده کتاب *الاسرائیلیات فی تفسیر الطبری* این روایت را نقل و بیان کرده که به جز نام دو فرزند حضرت یوسف علیه السلام سابقه‌ای در کتاب مقدس ندارد. (ربیع، 1425ق، ص 319 و 320) از این رو آن را جزء اسرائیلیاتی که ریشه‌ای در کتاب

مقدس ندارد، می‌داند.

4.2.1. روایت منبه

ابن ابی‌الدنیا در روایتی از حسین بن یزید، از نصر بن اسماعیل، از منبه، از پدرش نقل می‌کند که او گفت: ¹⁵ «هنگامی که حضرت یوسف علیه السلام در راه با زن عزیز برخورد کرد، متعرض او شد، پس گفت: سپاس خدایی که پادشاه را به سبب معصیتش بنده گرداند و بنده را به سبب طاعتش پادشاه گرداند. پس حضرت یوسف علیه السلام با او ازدواج کرد و او را باکره یافت و شوهر قبلی او قدرت همبستر شدن با زنان را نداشت.» (ابن ابی‌الدنیا، بی تا، ج 1، ص 61/ سیوطی، 1404ق، ج 4، ص 25)

بررسی روایت منبه

همان‌طور که مشاهده شد، در سند این روایت اختلاف وجود دارد، به طوری که معلوم نیست راوی این روایت خود منبه است یا پدر او، از این رو این مسئله باعث ضعف روایت می‌شود. علاوه بر آن در انتهای سند روایت، قطع صورت گرفته است. در متن روایت نیز عنین بودن عزیز و باکره بودن زن عزیز بیان شده است که بعید به نظر می‌آید و پیش‌تر به آن‌ها پاسخ داده شد.

5.2.1. روایت زید بن اسلم

سیوطی می‌نویسد: ابوالشیخ در کتاب خود از زید بن اسلم آورده است که او گفت: «همانا حضرت یوسف علیه السلام زن عزیز را به ازدواج خود درآورد، پس او را باکره یافت و همسر او عنین بود.» (سیوطی، 1404ق، ج 4، ص 25/ شوکانی، 1414ق، ج 3، ص 44)

بررسی روایت زید بن اسلم

با نگاهی به روایات پی می‌بریم که زید بن اسلم روایات خود را با یک واسطه از صحابه نقل می‌کند و از این رو در انتهای سند این روایت، قطع صورت گرفته و ضعیف است. اشکال متنی روایت منبه بر این روایت نیز وارد است.

6.2.1. روایت کعب

در همیان *الزاد اباضی* آمده است کعب گفت: «حضرت یوسف علیه السلام غیر از زلیخا زنی نگرفت و تمامی فرزندان او از او بود و آن‌ها دوازده پسر بودند.» (اباضی، بی تا، ج 6، ص 311)

بررسی روایت کعب

این روایت فاقد سند است و تنها از قول کعب بیان شده و خود کعب از سردمداران رواج اسرائیلیات است. (ذهبی، بی تا [ب] بی تا، ج 1، ص 187-194/ معرفت، 1377ش، ج 2، ص 96-102/ ابوشهبه، 1426ق، ص 97-101) همچنین مطالب آن با دیگر روایات ازدواج حضرت یوسف علیه السلام و زلیخا سازگار نیست، به طوری که دوازده پسر برای حضرت یوسف علیه السلام ذکر می‌کند.

2. بررسی سند روایات ازدواج یوسف علیه السلام با زلیخا

این روایات منقطع یا مرفوع یا مرسل بوده یا دارای راویان ضعیف هستند. حتی در نسبت برخی روایات به راویان آنها تردید جدی وجود دارد. بنابراین تمامی این روایات از اقسام حدیث ضعیف به شمار می‌روند و در پذیرش آنها جای تردید وجود دارد، مخصوصاً که سه تن از راویان این روایات، از سردمداران رواج اسرائیلیات هستند.

3. بررسی متن روایات ازدواج یوسف علیه السلام با زلیخا

در متن این روایات اختلافات زیادی وجود دارد که برخی از آنها از این قرارند: اختلاف در مکان ملاقات یوسف علیه السلام با زلیخا، اختلاف در شرمندگی و عدم شرمساری زلیخا برای رفتن نزد یوسف علیه السلام، اختلاف در پذیرفتن و نپذیرفتن کمک مالی یوسف علیه السلام توسط زلیخا، اختلاف در بچه‌دار شدن یوسف علیه السلام از زلیخا یا زنان دیگر، اختلاف در ذکر نام زلیخا و بیان نکردن نام او، اختلاف در تعداد بلاهایی که زلیخا خود را مبتلا به آنها می‌دانست، اختلاف در مقایسه زیبایی یوسف علیه السلام با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ذکر نکردن آن، اختلاف در وجود فرمان خداوند برای ازدواج با زلیخا، اختلاف در تعداد دفعات رفتن زلیخا نزد یوسف علیه السلام، اختلاف در برگرداندن جوانی زلیخا و بیان نکردن آن، اختلاف در میزان مبلغی که یوسف علیه السلام به زلیخا کمک کرد و اختلاف در چگونگی توبه زلیخا.

همچنین در متن روایات مطالبی به چشم می‌خورد که در پذیرش آنها جای تردید وجود دارد؛ مانند: باکره بودن زلیخا، عینین بودن عزیز، ثروتمندترین زن مصر بودن زلیخا، برگشتن جوانی زلیخا به او در صورتی که حضرت ایوب علیه السلام و زنش به خاطر

صبر بر سختی‌ها و مصائب به جوانی برگشتند نه برای هوس‌بازی و عشق دنیایی، عاشق شدن زلیخا بر حضرت محمد ﷺ تنها با شنیدن نام آن حضرت، نزول وحی الهی برای ازدواج یوسف ﷺ با زلیخا.

علاوه بر آن‌ها مطالبی وجود دارد که با قطعیات قرآن مغایرت دارد؛ مانند: وفات عزیز مصر در هنگامی که حضرت یوسف ﷺ در زندان بود.

4. بررسی مسئله ازدواج حضرت یوسف ﷺ با زلیخا در کتاب مقدس

در تورات این چنین آمده است: «پرغوه (پادشاه مصر) آسنت دختر پوطیفرع کاهن اون را به همسری به یوسف ﷺ داد و او در سرزمین مصر شهرت یافت. آسنت دو پسر برای یوسف ﷺ به دنیا آورد که اولی را منشه و دومی را افرئیم نامید.» (کتاب مقدس تورات، 1364 ش، ج 1، ص 64 و 65/ کتاب مقدس یعنی کتب عهد عتیق و عهد جدید که از زبان‌های اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است، 1362 ش، ص 65 و 66/ کتاب مقدس: عهد عتیق و عهد جدید، 1380 ش، ص 81 و 82) در تلمود آمده است: «زلیخا با علم نجوم پیش‌بینی کرد که در آینده دارای پسری از حضرت یوسف ﷺ خواهد شد، اما نمی‌دانست که آیا این کودک از خود او به دنیا خواهد آمد یا از دخترش» و در واقع حضرت یوسف ﷺ با دختر زلیخا ازدواج کرد. (کهن، 1350 ش، ص 284)

همان‌طور که مشاهده شد، در تورات خبری از ازدواج حضرت یوسف ﷺ با زلیخا به میان نیامده است. آنچه در تورات با روایات مشترک است، نام فرزندان حضرت یوسف ﷺ است. این مسئله نشان می‌دهد که روایاتی که جریان ازدواج حضرت یوسف ﷺ با زلیخا را بیان کرده‌اند، جریان ازدواج را از تورات گرفته و با دخل و تصرف در آن، آن را به زلیخا نسبت داده‌اند و از این رو این روایات جزء اسرائیلیاتی هستند که ریشه‌ای در تورات ندارند؛ البته اندکی مشابهت در آن‌ها دیده می‌شود. همچنین در صورت صحت آنچه در تلمود آمده، نیز این مسئله ثابت می‌شود که حضرت یوسف ﷺ با زلیخا ازدواج نکرده، بلکه با دختر او آسنت ازدواج نموده است. اما ابطال این جریان بسیار روشن است، زیرا پوطیفرع و پوطیفرع دو شخصیت‌اند و هیچ ارتباطی باهم ندارند، به طوری که پوطیفرع مردی مصری و خواجه‌سرای فرعون

و سردار لشکریان بود، درحالی که یوطیفرع کاهن اون بود. بنابراین استناد به آنچه در تلمود آمده، غیرممکن است.

نتیجه‌گیری

1. درباره ازدواج حضرت یوسف علیه السلام با زلیخا چهارده روایت اصلی (هفت روایت در شیعه و هفت روایت در اهل سنت) موجود است که از این میان، سه روایت متعلق به وهب بن منبه است و این مسئله گویای نقش او در نشر این روایت است. روایات اهل سنت همگی در کتب تفسیری نقل، اما روایات شیعه جز یک مورد، همگی در کتب حدیثی وارد شده‌اند؛ البته روایتی که در کتاب تفسیر قمی نقل شده، نسبت به روایات دیگر از قدمت برخوردار است که نشان‌دهنده این موضوع است که این روایات از کتب تفسیری فریقین به کتب روایی راه یافته‌اند. با توجه به تعدد و جامعیت روایات وهب بن منبه نسبت به دیگر روایات، این احتمال می‌رود که ریشه این روایات به او برسد، به طوری که راویان پس از او هرکدام به نحوی، از طرف خود، شاخ و برگ‌ها به آن افزوده‌اند، به خصوص که در سند برخی از روایات، نام تعدادی از راویان ضعیف و مجهول نیز دیده می‌شود.

2. این روایات از لحاظ سندی مرسل یا مرفوع یا منقطع بوده یا دارای راویان ضعیف هستند. بنابراین در این موضوع، حدیث صحیحی وجود ندارد. در متن این روایات نیز اختلافات زیادی وجود دارد. همچنین در آن‌ها مطالبی به چشم می‌خورد که در پذیرش آن‌ها جای تردید وجود دارد. علاوه بر آن‌ها مطالبی وجود دارد که با قطعیات قرآن مغایرت دارد.

3. پس از بررسی کتاب مقدس درمی‌یابیم که بخشی از محتوای این روایات از کتاب مقدس گرفته شده و پس از دخل و تصرف و اضافات، وارد جوامع روایی شده است، به طوری که نام دو فرزند حضرت یوسف علیه السلام از تورات گرفته شده، اما برخلاف تورات آن دو فرزند به جای آسناث به زلیخا نسبت داده شده است. بنابراین، مفسران ناقل این موضوع به علمای مسلمان شده‌اند اهل کتاب رجوع کرده و در نقل آن از فضای مباحث کتاب مقدس متأثر شده‌اند.

4. در بررسی متون روایات، ندامت زلیخا در دوران پیری و وقوع ازدواج حضرت

یوسف علیه السلام با او به عنوان نقاط مشترک همه روایات قابل استخراج است و غیر از آن در جزئیات ملاقات زلیخا با حضرت یوسف و کیفیت ازدواج و حاصل آن از نظر تعداد فرزندان و اینکه زلیخا تنها همسر یوسف بوده یا همسر دوم آن پیامبر، اختلافات زیادی به چشم می‌خورد که انسان را به صحت اصل روایات بدبین می‌سازد، لیکن احتمال ازدواج این دو نفر منتفی نمی‌گردد.

پی‌نوشت‌ها:

1. البته در روایت مرسلی به نقل از امام صادق علیه السلام جریان ازدواج حضرت یوسف علیه السلام با زنی زیبا از اهل زمانه‌اش بیان شده است (عیاشی، 1380ق، ج 2، ص 175) که علاوه بر ضعف سند، در متن آن نیز مطالب دور از ذهن وجود دارد که قابل استناد نیست. همچنین در آن بر نام زن زیبا تصریح نشده است. بنابراین از موضوع بحث خارج است.
2. از جمله کارهایی که صورت گرفته و در آن‌ها اظهارنظرهایی مختصر درباره این روایات انجام شده است، از این قرارند: کتاب *جمال انسانیت یا تفسیر سوره یوسف* نوشته نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی؛ مقاله «ماجرای ازدواج یوسف علیه السلام و زلیخا؛ افسانه یا واقعیت» نوشته گروه فرهنگ و هنر سیمرغ؛ مقاله «ازدواج یوسف علیه السلام با زلیخا؛ حقیقت یا خرافه» نوشته محمد بهرامی؛ مقاله «بررسی حوادث مربوط به یوسف علیه السلام و زلیخا در منابع» نوشته حسین نعیم‌آبادی. از این رو ضرورت پرداختن با تفصیل بیشتر در این زمینه آشکار می‌شود.
3. مراد از روایات شیعه، روایاتی است که یا در منابع شیعی نقل شده است یا به واسطه راویان شیعی به معصومان یا اصحاب ایشان ختم می‌شود.
4. مقطوع حدیثی است که از تابعان یا کسی که در حکم آن‌ها باشد، روایت شده است. (ر.ک: شهید ثانی، 1408ق، ص 135)
5. حدیثی است که در آن کلام بعضی از راویان درج شده باشد و گمان شود که آن جزء حدیث است. این ادراج می‌تواند در سند یا متن باشد. (ر.ک: همان، ص 104)
6. قطب‌الدین راوندی این روایت را با سند «خبرنا هبة الله بن دعويدار، عن ابی عبدالله الدرويستی، عن جعفر بن احمد المریسی عن ابن بابویه، عن جعفر بن علی، عن ابیه، عن جدہ عبدالله بن المغیره، عن مذكره، عن ابی عبدالله علیه السلام» آورده است (قطب‌الدین راوندی، 1409ق، ص 136 و 137)، ولی این سند نیز همان اشکالات سند قبلی را دارد و ما را از بررسی مجدد بی‌نیاز می‌کند.
7. سعد بن عبدالله مشترک بین 1142 مورد است. (خویی، 1413ق، ج 9، ص 83-85)

8. عبدالله بن مغیره مشترک بین 521 مورد است. (همان، ج 11، ص 364 و 365)
9. آن چیزی است که از معصوم روایت شده باشد، توسط کسی که او را درک نکرده است. (ر.ک: شهید ثانی، 1408ق، ص 135)
10. تاریخ ولادت و وفات او در دست نیست، اما او در قرن هشتم قمری می زیسته است.
11. مرفوع یعنی حدیثی که طی آن گفتار، کردار یا تقریری به معصوم علیه السلام نسبت داده شده است. (همان، ص 97 و 98) اما نزد شیعه عبارت از حدیثی است که از وسط یا آخر سند آن، یک راوی یا بیشتر افتاده باشد، درحالی که به لفظ «رفع» تصریح شده باشد. (مامقانی، 1411ق، ج 1، ص 207)
12. محمد بن ابی عمیر جزء مشایخ ثقات است که عبارت‌اند از: محمد بن ابی عمیر، احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی و صفوان بن یحیی. درباره آن‌ها گفته‌اند: «لایروون و لایرسلون الا عن ثقة». فقها در برابر مشایخ ثلاثه دو دسته‌اند: دسته اول تصریح به این قاعده کرده و آن را پذیرفته‌اند مانند سید علی بن طاووس. دسته دوم این قاعده را نپذیرفته و مراسیل این سه نفر را حجت نمی‌دانند؛ مانند شیخ طوسی. (ر.ک: سبحانی، 1419ق، ص 205-216)
13. مضطرب حدیثی است که راوی آن در نقل سند یا متن آن اختلاف کند. (ر.ک: شهید ثانی، 1408ق، ص 146)
14. برخی سند این روایت را به صورت «وقد حدثنا ابن حمید، قال: حدثنا سلمه، عن ابن اسحاق، قال» ذکر کرده‌اند. (ر.ک: طبری، 1412ق، ج 13، ص 5/ همو، 1387ق، ج 1، ص 347) باید دانست که حدیث در تاریخ اثر داشته است و در برهه‌ای از زمان، حدیث و تاریخ و مورخ و محدث یکسان بوده‌اند، از این رو در تاریخ طبری، اسناد احادیث بیان شده است. اما به تدریج تاریخ از حدیث جدا شد و دیگر اسلوب حدیث را در نقل مطالب خود به کار نبردند و مطالب خود را بدون سند متصل بیان کردند و این زمان، درست بعد از دوره معصومان است. (ر.ک: قاسمی حامد، 1389ش، ص 31-5)
15. برخی سند این روایت را به صورت «و أخرج ابوالشیخ عن عبدالعزیز بن منبه عن ابیه قال» ذکر کرده‌اند. (ر.ک: سیوطی، 1404ق، ج 4، ص 25)

منابع

1. قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند، تهران: دارالقرآن الکریم، 1415ق.
2. آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1415ق.
3. اباضی، همیان الزاد، (نرم‌افزار المکتبه الشامله)، بی تا.

4. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، تفسیر القرآن العظیم، عربستان سعودی: مکتبه نزار مصطفی الباز، 1419ق.
5. ابن ابی الدنیا، الاشراف فی منازل الأشراف، (نرم افزار المکتبه الشامله)، بی تا.
6. ابن ابی یعلی، طبقات الحنابلہ، (نرم افزار المکتبه الشامله)، بی تا.
7. ابن بابویه، ابوجعفر محمد بن علی، الامالی، بی جا: انتشارات کتابخانه اسلامی، 1362ش.
8. _____، علل الشرایع، قم: مکتبه الداوری، بی تا.
9. ابن فهد حلی، عده الداعی، بی جا: دار الكتاب الاسلامی، 1407ق.
10. ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق سامی بن محمد سلامه، چ 2، بی جا: دار طیبه، 1420ق / 1999م.
11. ابوحیان اندلسی، محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، تحقیق محمد جمیل صدقی، بیروت: دار الفکر، 1420ق.
12. ابوشهبه، محمد بن محمد، الاسرائیلیات و الموضوعات فی کتب التفسیر، چ 2، قاهره: مکتبه السنه (الدار السلفیه لنشر العلم)، 1426ق / 2006م.
13. ابونعیم اصفهانی، محمد، حلیه الاولیاء، (نرم افزار المکتبه الشامله)، بی تا.
14. بغدادی، علاءالدین علی بن محمد، لباب التأویل فی معانی التنزیل، تحقیق و تصحیح محمدعلی شاهین، چ 1، بیروت: دار الکتب العلمیه، 1415ق.
15. بغوی، ابومحمد حسین بن مسعود، معالم التنزیل، به کوشش محمد عبدالله النمر، عثمان جمعه ضمیریه و سلیمان مسلم الحرش، چ 4، بی جا: دار طیبه، 1417ق / 1997م.
16. بهرامی، محمد، «ازدواج یوسف علیه السلام با زلیخا حقیقت یا خرافه»، مجله حوزه، سال بیست و ششم، شماره 152، تابستان 1388ش.
17. تستری، محمدتقی، قاموس الرجال، چ 1، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، 1422ق.
18. ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمد بن ابراهیم، الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، چ 1، بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1422ق.
19. جزائری، نعمت الله، قصص الانبیاء، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، 1404ق.
20. جعفری، یعقوب، «اسرائیلیات در کتاب های تفسیری و تاریخی»، فصلنامه تاریخ در آینه پژوهش، سال چهارم، شماره دوم (14)، تابستان 1386ش.
21. حقی بروسوی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، بیروت: دارالفکر، بی تا.
22. حلی، رجال العلامة الحلی، قم: دارالذخائر، 1411ق.
23. خزایی، مهدی، «وہب بن منبہ و تاریخ نگاری اسلامی»، فصلنامه فروغ وحدت، دوره جدید،

سال اول، شماره اول، پاییز 1384 ش.

24. خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج 5، بی جا: بی نا، 1413ق / 1992م.
25. دیاری، محمدتقی، پژوهشی در باب اسرائیلیات در تفاسیر قرآن، ج 2، تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی، 1383 ش.
26. ذهبی، شمس الدین محمد، العبر فی خبر من غیر، (نرم افزار المكتبة الشاملة)، بی تا [الف].
27. ذهبی، محمدحسین، التفسیر و المفسرون، بی جا: بی نا، بی تا [ب].
28. رحمان ستایش، محمدکاظم و روح الله شهیدی، بازیابی منابع تفسیری قمی، دو فصلنامه حدیث پژوهی، سال پنجم، شماره 9، بهار و تابستان 1392.
29. ربیع، آمال محمد عبدالرحمن، الاسرائیلیات فی تفسیر الطبری دراسة فی اللغة و المصادر العبریه، قاهره: وزارة الاوقاف المجلس الاعلی للشؤون الاسلامیه، 1425ق / 2005م.
30. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دارالکتاب العربی، 1407ق.
31. سبحانی، جعفر، کلیات فی علم الرجال، ج 3، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، 1419ق.
32. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، 1404ق.
33. شوکانی، محمد بن علی، فتح القدر، دمشق: دار ابن کثیر؛ بیروت: دار الکلم الطیب، 1414ق.
34. شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد جبعی عاملی، الرعاية فی علم الدرایه، تحقیق عبدالحسین محمدعلی بقال، ج 1، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، 1408ق.
35. صالحی نجف آبادی، نعمت الله، جمال انسانیت یا تفسیر سوره یوسف، تهران: امید فردا، 1385 ش.
36. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن (مجمع البیان لعلوم القرآن)، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1418ق / 1997م.
37. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج 2، بیروت: دار التراث، 1387ق / 1967م.
38. _____، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دارالمعرفه، 1412ق.
39. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، الامالی، قم: دارالثقافه، 1414ق.
40. _____، رجال الشیخ الطوسی، قم: جامعه مدرسین، 1415ق.
41. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تهران: چاپخانه علمیه، 1380ق.
42. غزالی، محمد، حسن یوسف علیه السلام: تفسیر امام محمد غزالی از سوره یوسف، ترجمه مسعود انصاری، ج 1، تهران: رسانش، 1382 ش.

43. فتاحی زاده، فتحیه، «اعتبارسنجی روایات تفسیری علی بن ابراهیم در تفسیر قمی»، فصلنامه مطالعات اسلامی، شماره 80، تابستان 1387 ش.
44. قاسمی حامد، مرتضی، «جایگاه حدیث در تاریخ»، نشریه نبأ، سال دوم، شماره سوم، بهار 1389 ش.
45. _____، از فرش تا عرش (پژوهشی در زندگی حضرت یوسف علیه السلام)، تهران: جاهدی، 1385 ش.
46. قرطبی، شمس الدین أبو عبدالله محمد بن أحمد، الجامع لأحكام القرآن، تحقیق هشام سمیر البخاری، ریاض: دار عالم الکتب، 1423 ق / 2003 م.
47. قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، قصص الانبیاء، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، 1409 ق.
48. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم: دار الکتب، 1404 ق.
49. کتاب مقدس تورات، ترجمه ماشاء الله رحمان پورداود و موسی زرگری، چ 1، انتشارات انجمن فرهنگی اتصر هتورا؛ گنج دانش، 1364 ش.
50. کتاب مقدس: عهد عتیق و عهد جدید، ترجمه فاضل خان همدانی، ویلیام گلن و هنری مرتن، چ 1، تهران: اساطیر، 1380 ش.
51. کتاب مقدس یعنی کتب عهد عتیق و عهد جدید که از زبان های اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است، تهران: انجمن کتاب مقدس ایران، 1362 ش.
52. کهن، راب، ا، گنجینه ای از تلمود، ترجمه از متن انگلیسی امیر فریدون گرگانی، بی جا: یهودا حی، 1350 ش.
53. گروه فرهنگ و هنر سیمرخ، «اجرای ازدواج یوسف علیه السلام و زلیخا؛ افسانه یا واقعیت»، هفته نامه همشهری جوان، شماره 207.
54. مامقانی، عبدالله، مقباس الهدایة فی علم الدراییه، تحقیق محمدرضا مامقانی، چ 1، قم: مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، 1411 ق.
55. مجلسی، محمداقرا، حیوة القلوب (در قصص و احوالات پیغمبران عظام و اوصیاء ایشان)، بی جا: سازمان انتشارات جاویدان، بی تا.
56. مظهری، محمد ثناء الله، التفسیر المظهری، تحقیق غلام نبی تونسسی، پاکستان: مکتبه رشدیه، 1412 ق.
57. معرفت، محمدهادی، التفسیر و المفسرون فی ثوبه التشیب، چ 1، مشهد: الجامعة الرضویة للعلوم الاسلامیه، 1377 ش / 1419 ق.

32 □ دو فصلنامه حدیث پژوهی، سال هفتم، شماره سیزدهم، بهار و تابستان 1394

58. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، قم: جامعه مدرسین، 1407ق.
59. نعیم آبادی، حسین، «بررسی حوادث مربوط به یوسف علیه السلام و زلیخا در منابع»، فصلنامه سخن تاریخ، سال چهارم، شماره 10، پاییز 1389ش.
60. نیلی نجفی، علی بن عبدالکریم، منتخب الأنوار المصیئه، قم: چاپخانه خیام، 1401ق.
61. ورام بن ابی فراس، مجموعه ورام، قم: مکتبه الفقیه، بی تا.